

دوفصلنامه علمی- پژوهشی حدیث پژوهی
سال هفتم، شماره چهاردهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴
صفحه ۱۷۹-۱۹۸

برخی نوآوری‌های میرداماد در الرواشح السماویه

محسن قاسم‌پور*
محمد سلامی راوندی**

◀ چکیده:

گرچه میرداماد شهرتش را بیشتر مدیون نگاشته‌هایی پیرامون حکمت و فلسفه است، لکن در زمینه‌های متعدد، از جمله علوم نقلی نیز دارای آثاری متعدد و شایسته بررسی است. کتاب *التعلیقه علی اصول الکافی* وی با توجه به نام کتاب و مقدمه آن، گویی قرار بود شرح احادیث کتاب سترگ کافی باشد، اما در ادامه متوجه شد بررسی اسناد روایات بر بررسی متون، مقدم است؛ بدین رو تصمیم گرفت ابتدا در مجموعه‌ای موسوم به *الرواشح السماویه*، دیدگاه‌های خود را در مصطلحات حدیث و مباحث مهم رجالی بیان نماید که در مواردی دیدگاهی خلاف مشهور گذشتگان نیز مطرح می‌کند. این تحقیق با توصیف و تحلیل دیدگاه‌های میرداماد، براساس روش تطبیقی - مقایسه‌ای با سایر عالمان حدیثی متقدم شیعه به دستاوردهایی نائل گشته است؛ توثیق ابراهیم بن هاشم قمی و صحیح انگاشتن مرویات وی، تعریف دقیق اصطلاح قوی که از منظر عالمان متقدم دارای معنای موسعی بوده اما میرداماد آن را تضييق کرده، عدم تمایز بین حدیث مستفیض و مشهور، جعل اصطلاح تخریج و تخرج و ضبط متفاوت حدیث معضل را از جمله این موارد می‌توان برشمرد. همچنین تقسیم‌بندی‌های بدیع و دقت‌های لغوی وی از دیگر نوآوری‌های میرداماد در مباحث درایه‌ای است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** میرداماد، *الرواشح السماویه*، رجال، مصطلحات الحدیث.

* دانشیار دانشگاه کاشان، نویسنده مسئول / ghasempour@kashanu.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه کاشان / rahyafteh@gmail.com

بیان مسئله

میرداماد در بخش‌هایی از *الرواشح السماویة*، ابتکار و نوآوری‌هایی داشته است. پرسش مطرح در این زمینه آن است که چرا یا چگونه عالمی مانند میرداماد در حوزه‌ای مانند درایة الحدیث- که براساس میراث سترگ به‌جای‌مانده از عالمان متقدم که اصطلاحاتش تلقی به قبول می‌شده و قابل بحث و مناقشه نبوده- این چنین دست به نوآوری و ابتکار زده است. در این مقاله با تتبع در بخش‌هایی از کتاب، تلاش شده پاسخی درخور به این پرسش داده شود.

مقدمه

سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی، عالمی فاضل و جلیل‌القدر، حکیم و متکلمی برجسته در زمینه علوم عقلی، از علمای بزرگ و حکمای برجسته عهد صفوی است که معاصر شیخ بهایی است و بین این دو عالم بزرگ ارتباطی تنگاتنگ و علاقه‌ای وافر بود که کمتر میان علمای معاصر می‌توان یافت. (خوانساری، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۶۳) وی هم به زبان فارسی و هم عربی اشعاری سروده است. (حرعاملی، ۱۳۶۲ش، ج ۲، ص ۲۴۹/ افندی، ۱۴۰۱ق، ج ۵، ص ۴۰) وی متخلص به اشراق است. (مدرس تبریزی، ۱۳۶۹ش، ج ۲، ص ۵۶/ آزاد کشمیری، ۱۳۸۷ش، ص ۴۸)

بیشترین شهرت میرداماد به جهت مهارت وی در حکمت و فلسفه است؛ به طوری که او را «معلم ثالث» خوانده‌اند و او نیز خود را «معلم» می‌خواند و شأن خود را کمتر از ابونصر فارابی نمی‌دید. از این رو، در برخی از تألیفات خویش می‌گوید: «قال شریکنا فی التعلیم ابونصر الفارابی» و بهمینار را - که بزرگ‌ترین شاگرد ابن‌سینا بود - شاگرد خویش می‌پنداشت و اگر می‌خواست از او مطلبی نقل کند، می‌گفت: «قال تلمیذنا بهمینار؛ شاگرد ما بهمینار گفت.» (تنکابنی، ۱۳۸۶ش، ص ۴۲۹)

در منابع موجود، درباره تاریخ تولد وی و محل آن اطلاع دقیقی در دست نیست؛ ولی با توجه به نقل صاحب *ریاض العلماء* که بیان می‌کند عمر وی بیش از هشتاد سال می‌باشد و با توجه به تاریخ وفات وی به سال ۱۰۴۱، می‌بایست تاریخ تولد وی حدود سال ۹۶۰ بوده باشد. (افندی، ۱۴۰۱ق، ج ۵، ص ۴۲)

وجه تسمیه او به داماد بدین دلیل است که پدرش داماد محقق ثانی، عبدالعالی

العاملی الکرکی، فقیه معروف آن دوران بوده و از آنجایی که وی به این امر افتخار می‌کرده، این لقب به ارث به اولاد ایشان رسیده است. (افندی، ۱۴۰۱ق، ج ۵، ص ۴۳/ آزاد کشمیری، ۱۳۸۷ش، ص ۴۸/ حر عاملی، ۱۳۶۲ش، ج ۲، ص ۲۴۹)

میرداماد از محضر علمای بزرگی کسب فیض کرد که عبارت‌اند از: شیخ عبدالعالی العاملی الکرکی، شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (خوانساری، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۶۴) سید نورالدین علی بن ابی‌الحسن موسوی عاملی (افندی، ۱۴۰۱ق، ج ۵، ص ۴۳) میر فخرالدین محمد حسینی سماک استرآبادی (۹۱۸-۹۸۴ق)، که نفر اخیر مهم‌ترین استاد میرداماد در علوم عقلیه بود. (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۱۴۶)

میرداماد در علوم مختلف دارای کتب ارزشمندی است که برخی از آن‌ها بدین شرح است: *عیون المسائل و الجوابات* (حاجی خلیفه، بی تا، ج ۲، ص ۱۱۸۸)، *تفسیر قرآن موسوم به سدره المتتهی، رساله خلق الاعمال، نبراس الضیاء، خلصة الملکوت، تقویم الایمان، الأفق المبین، الرواشح السماویه، السبع الشداد، ضوابط الرضا علیه السلام، الایماضات، التشریقات، شرح الاستبصار، التقدیسات، حاشیه رجال الکشی، حاشیه رجال الشیخ، حاشیه رجال النجاشی، شرح صحیفه الکامله و...* (حر عاملی، ۱۳۶۲ش، ج ۲، ص ۲۴۹/ افندی، ۱۴۰۱ق، ج ۵، ص ۴۳/ اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۱۴۷)

بالاخره این عالم بزرگ به سال ۱۰۴۱ق در هنگام سفر به عتبات عالیات عراق در مسیر بین کربلا و نجف وفات یافت و پیکرش را بنا به وصیتش، در جوار مرقد مطهر مولایش علی بن ابی‌طالب به خاک سپردند. (حر عاملی، ۱۳۶۲ش، ج ۲، ص ۲۴۹/ خوانساری، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۶۶/ افندی، ۱۴۰۱ق، ج ۵، ص ۴۲)

گرچه میرداماد در علوم عقلی آثاری شگرف از خود بر جای گذاشته است، لیکن نباید از تأملات وی در سایر علوم غافل ماند که نشان از تبحر وی در علوم مختلف و از جمله علوم نقلی است که ما در ذیل نمونه‌هایی از ابتکارات و دقت‌های رجالی و لغوی ایشان را در کتاب *الرواشح السماویه* بررسی می‌کنیم.

۱. توضیح دقیق اصطلاح «قوی»

خبر واحد به جهت اعتبار در میان متقدمان به صحیح و ضعیف تقسیم می‌شد و این تقسیم تا زمان شیخ طوسی (قدما)، هم در اقسام و هم در مبنا با تقسیم کنونی حدیث

تفاوت داشت. با گذشت زمان و عبور از دوره متقدمان و از بین رفتن برخی اصول معتمده و در یک کلام از بین رفتن قراین حدیث (مامقانی، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۱۲۲) خبر واحد طبق دیدگاه شیعه از زمان سید بن طاووس یا علامه حلی به صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم شد. (مامقانی، همان، ص ۱۱۹) و مدتی بعد این تنويع رباعی به تقسیم خماسی تبدیل و اصصلاح قوی بدان افزوده شد.

شاید برای نخستین بار - به عنوان یک اصطلاح حدیثی - شهید اول در ذکری الشیعه حدیث قوی را با حدیث موثق یکی می‌شمارد و حدیثی را که بر توثیق راوی نصی رسیده باشد، گرچه فاسد العقیده باشد، موثق می‌داند و بیان می‌کند که این قسم حدیث قوی نیز نامیده می‌شود. (شهید اول، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۸) به نظر می‌رسد از آنجایی که به دلیل وثاقت راوی، ظن قوی به صدور حاصل می‌شود، در عبارت شهید اول، همان معنای لغوی حدیث قوی مدنظر است و ربطی به معنای اصطلاحی قوی ندارد. (رضاداد، ۱۳۹۱ش، ص ۱۴۶-۱۶۵) همچنین شهید اول بیان می‌دارد که از حدیث قوی تعاریف دیگری نیز ارائه شده است که در ادامه مطرح می‌شود.

عالمان بعدی، همانند شهید ثانی در *الرعايه*، روایت راوی امامی که او را نه مدح کرده‌اند نه ذم، همانند نوح بن دراج و احمد بن عبدالله بن جعفر حمیری و افرادی از این دست را قوی می‌داند، ولیکن ایشان این قسم را به عنوان اصطلاح ثانوی مطرح می‌کند. (شهید ثانی، ۱۴۳۳ق، ص ۸۵) تا اینکه شیخ بهایی این قسم را به انواع چهارگانه قبل اضافه و تقسیم پنج‌گانه از حدیث ارائه می‌کند. البته شیخ بهایی ابتدا تعریف شهید ثانی را بیان می‌کند، ولی در ادامه حدیث موثق را نیز قوی می‌شمارد. (بهایی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۵۳۹)

بعد از شیخ بهایی، میرداماد همین تقسیم پنج‌گانه را البته با تعریفی دقیق‌تر از قدمای خود می‌پذیرد. وی در *الرواشح*، «حدیث قوی» را حدیثی می‌داند که راوی امامی‌ای که درباره او مدح و ذمی نرسیده و سالم از فساد عقیده، از راوی مشابه یا برتر از خود در تمام طبقات، گزارش کرده باشد. راوی این نوع روایت، همانند راوی حدیث صحیح و حسن، امامی است، ولی نه مانند راوی حدیث صحیح توثیق شده و نه مثل راوی حدیث حسن، مدح شده و نه حتی تضعیف شده است.

میرداماد بیان می‌دارد که در بسیاری از موارد، اصطلاح قوی بر موثق اطلاق می‌شود، ولیکن شایسته‌تر آن است که همان اصطلاح قوی به کار رود و این اصطلاح شاذ و نادر نیست تا آن را فروگذاریم، بلکه در بسیاری از موارد، هم وجود دارد و هم به کار رفته است، همانند افرادی چون نوح بن دراج، حکم بن مسکین و... در ادامه دیدگاه شهید اول را بیان و نقد می‌کند. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، ص ۷۳)

شهید اول در ذکر، اصطلاح قوی را ذیل تعریف موثق آورده و آن دو اصطلاح را یکی می‌داند و در ادامه، دو تعریف دیگر از «حدیث قوی» نیز ارائه می‌کند: «و قد یراد بالقوی مروی الامامی غیر المذموم و لا الممدوح أو مروی المشهور فی التقدم عن الموثق؛ و گاهی اصطلاح "قوی" برای راوی امامی‌ای که فاقد مدح و ذم است نیز به کار می‌رود و یا راوی که از نظر رتبه بر موثق برتری دارد.» (مکی، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۴۸)

این عبارت به دو گونه در نسخ متعدد کتاب ذکر می‌شود وجود دارد: یکی با عبارت «أو مروی المشهور فی التقدم غیر الموثق» بدین معنا که روایت راوی برجسته و مشهور غیر امامی که فاقد توثیق هم باشد که نسبت این قسم به موثق همانند نسبت حدیث حسن است به صحیح. در نسخه دیگر عبارت «أو مروی المشهور فی التقدم عن الموثق» بدین معنا که روایت راوی امامی برجسته و مشهورتر از موثق. میرداماد وجوه احتمالی عبارت فوق را بیان داشته و هر دو را رد می‌کند و در پایان نتیجه می‌گیرد که روایت حدیث قوی، امامی فاقد مدح و ذم می‌باشد، نه آن‌چنان‌که برخی آن را هم معنای موثق پنداشته‌اند. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، ص ۷۳-۷۴)

۲. دیدگاه میرداماد درباره صحت احادیث ابراهیم بن هاشم

ابواسحاق ابراهیم بن هاشم قمی، از راویان و از بزرگان علم حدیث است که به استناد سخن طوسی و نجاشی، اولین کسی است که احادیث کوفیان را در قم منتشر کرد. (طوسی، ۱۳۵۶ق، ص ۴؛ نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۱۶) گرچه انتقال میراث کوفه به قم پیش از ابراهیم بن هاشم آغاز شده و تقدم ابراهیم بن هاشم، تقدم زمانی در انتقال احادیث نیست و افرادی همچون احمد بن محمد بن خالد برقی و حسین بن سعید اهوازی، میراث کوفیان را به قم منتقل کردند، برقی به دلیل غرابت و ناشناس بودن

مشایخ خود و دوری از مرکز شهر قم و اسکان در برقه‌رود و حسین بن سعید به جهت انتقال کتاب‌های سی‌گانه معروف خود به قم و به عبارتی آثار مکتوب خود و نه همه میراثی که از مشایخش گرفته بود، نتوانستند عنوان اولین انتقال‌دهنده احادیث کوفه به قم را به خود اختصاص دهند. (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: طالقانی، ۱۳۹۲ش، ص ۱۱۷-۱۳۴)

بی‌شک ابراهیم بن هاشم، امامی ممدوح است و اصحاب هیچ‌گونه قدحی به وی وارد نکرده‌اند؛ ولیکن سخنان اصحاب در علم رجال و فقه پیرامون طریق روایی وی، در کتب مختلف یک شخص و حتی در یک کتاب واحد اما در مجالات گوناگون با یکدیگر تعارض دارند. (مامقانی، ۱۳۸۱ش، ج ۵، ص ۸۱) برخی حدیث او را «حَسَن» دانسته‌اند؛ مثلاً شهید ثانی در چندین مورد از کتاب *مسالك الأفهام* خود اشاره می‌کند که گرچه طریق روایی او از بهترین طرق است و خود ابراهیم بن هاشم را با اوصافی چون «جلیل القدر، کثیر العلم و کثیر الروایه» می‌ستاید، ولی چون نصی بر توثیق وی وجود ندارد، روایت وی «حَسَن» به شمار می‌رود. (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۶، ص ۴۵ و ج ۷، ص ۱۳۶ و ۳۱۴ و ۴۶۹ و ج ۸، ص ۱۵۹)

برخی چون علامه مجلسی طریق او را «حَسَن کالصحیح» می‌شمارند. (مجلسی، بی‌تا، ص ۱۶) همچنین علامه حلی نیز این دیدگاه را پذیرفته و درباره او می‌گوید: «من هیچ‌یک از اصحاب را نیافتم که او را قدح کرده باشد و نیز به تعدیل او تصریح کرده باشد. روایات از او بسیار و ارجح، قبول روایات اوست. (حلی، ۱۳۸۱ش، ص ۶۳-۶۴) عده‌ای نیز او را از ثقات به شمار می‌آورند، همانند بحرالعلوم که بیان می‌کند: «قول صحیح‌تر نزد من آن است که او ثقه و حدیثش صحیح است.» (بحرالعلوم، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۴۶۲) از شیخ بهایی نیز منقول است که وی از پدر بزرگوارش نقل کرد که گفته است: «من از آن شرم دارم که حدیث ابراهیم را صحیح ندانم.» (همان، ج ۱، ص ۴۵۲) از عبارات محقق اردبیلی و محقق بحرانی نیز به دست می‌آید که ایشان ابراهیم را در عداد موثقین می‌دانسته‌اند. (همان، ج ۱، ص ۴۵۲ و ۴۵۳) از نظر آقای خوئی نیز در وثاقت ابراهیم بن هاشم تردیدی نیست. (خویی، ۱۳۷۲ش، ج ۱، ص ۲۹۱ و برای اطلاع بیشتر درباره ابراهیم بن هاشم، ر.ک: مامقانی، ۱۳۸۱ش، ج ۵، ص ۸۲ به

(بعد)

میرداماد در راشحهٔ چهارم کتاب خود، دربارهٔ جایگاه روایی ابراهیم بن هاشم قمی با پذیرش دیدگاه سوم، این‌گونه توضیح می‌دهد که مشهور است سند روایتی که در طریق آن ابراهیم بن هاشم قمی وجود دارد، «حسن» نامیده شود، اما در بالاترین درجهٔ حسن و به عبارتی تالی درجهٔ صحت؛ زیرا نصی بر توثیق وی وجود ندارد، لکن صحیح و صریح نزد من آن است که طریق ابراهیم بن هاشم صحیح است، چراکه جلالت و عظمت شأن او برتر از آن است که کسی او را تعدیل و توثیق نماید. وی در ادامه می‌افزاید: بزرگانی همچون شیخ مفید و شیخ صدوق و شیخ طوسی، شأنشان بالاتر از آن است که دیگران آن‌ها را توثیق کنند و احتیاجی به توثیق دیگران داشته باشند.

میرداماد، ابراهیم بن هاشم را با عباراتی همچون «شیخ الشیوخ، قُطب الاشیاخ، و تَد الأوتاد و سَدِّ الأَسناد» می‌ستاید و مدح وی به دو عبارت «أَوَّلُ مَنْ نَشَرَ أَحَادِيثُ الكوفیینَ بقم و هو تلمیذُ یونس بن عبدالرحمن» تعبیر جامع و کاملی می‌داند که شامل تمامی انواع مدح می‌شود. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحهٔ چهارم، ص ۸۲)

میرداماد در ادامه، سخن شیخ طوسی را در فهرست، ذیل شرح حال یونس بن عبدالرحمن، دلیلی دیگر بر صحت احادیث ابراهیم بن هاشم می‌آورد. شیخ طوسی گفته است: شیخ صدوق از استادش ابن‌ولید نقل کرده که روایات کتب یونس بن عبدالرحمن جملگی صحیح است، به جز آن‌هایی که متفرد به نقل محمد بن عیسی بن عبید باشد. (طوسی، ۱۳۵۶ق، ص ۱۸۲) از این عبارت حاصل می‌شود که مرویات ابراهیم بن هاشم از یونس همه صحیح است و این خود نصی است صریح در توثیق ابراهیم بن هاشم.

در ادامه میرداماد با استفاده از دقت‌های تاریخی، به اشکال شهید ثانی در روایت مستقیم و بدون واسطهٔ ابراهیم از امام صادق علیه السلام جواب می‌دهد. بدین مضمون که در تهذیب و استبصار (متن این روایت در استبصار وجود ندارد) شیخ طوسی روایتی از ابراهیم بن هاشم آورده است که او از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صدقات اهل ذمه سؤال می‌کند. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۱۴) شهید ثانی در حاشیه بر این حدیث، آن را

مرسل می‌داند، به این دلیل که ابراهیم بن هاشم از اصحاب امام رضا علیه السلام و از شاگردان یونس است؛ بنابراین، روایت او از امام صادق علیه السلام بعید است. (حائری، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۲۱۷)

میرداماد در تأیید امکان روایت مستقیم ابراهیم بن هاشم از امام صادق علیه السلام بیان می‌کند تاریخ شهادت امام صادق علیه السلام و ولادت امام رضا علیه السلام سال ۱۴۸ق است و امام رضا علیه السلام نیز در سال ۲۰۳ق به شهادت رسیده که در آن زمان، امام جواد علیه السلام نه‌ساله بوده است؛ بنابراین با توجه به تاریخ تولد ابراهیم بن هاشم، وی در سال ۱۴۸ق بیست‌ساله بوده و امکان روایت وی از امام صادق علیه السلام وجود دارد و ابراهیم تا زمان امام جواد زنده بوده و از امام جواد علیه السلام نیز روایت کرده است که نمی‌توان آن را بعید دانست. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحه چهارم، ص ۸۵)

البته توضیح فوق وقتی می‌تواند صحیح باشد که صحابی امام صادق علیه السلام بودن وی مفروض گرفته شود، درحالی‌که علامه بحرالعلوم حدیث مذکور را غریب دانسته‌اند و معتقدند که به طور قطع، افتادگی در سند رخ داده است (بحرالعلوم، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۴۴۶-۴۴۷)؛ زیرا روایت مذکور بدون کوچک‌ترین تغییر در متن، در باب‌های دیگر آمده است، درحالی‌که بین ابراهیم بن هاشم و امام صادق علیه السلام سه واسطه وجود دارد. (حائری، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۲۱۷) به علاوه با پژوهش در احادیث ابراهیم مشخص می‌شود که او نه تنها بدون واسطه از امام صادق علیه السلام روایت نکرده، بلکه با یک واسطه هم روایتی ندارد. از دیگر سو، اگر او از اصحاب یا درک‌کنندگان امام صادق علیه السلام می‌بود، علمای رجال می‌بایست نام او را در زمره اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر می‌کردند و نیز از امام کاظم علیه السلام روایت می‌داشت. (آقاجانی قناد، ۱۳۸۰ش، ص ۹۱)

۳. شیوه خاص نجاشی در رجال خود

میرداماد در راشحه هفدهم ادعا کرده که نجاشی در کتاب رجالی خود با نام فهرست *أسماءِ مُصَنَّفِي الشَّيْخِ*، ملتزم و متعهد است که اگر افراد مذکور در کتابش روایتی از ائمه داشته باشند، در شرح حال خودش یا فردی دیگر آن روایت را می‌آورد، خواه از طریق حکم به این مطلب یا از طریق نقل روایت از گوینده‌ای؛ بنابراین، هنگامی که این مورد را واگذارد، بیانگر این مطلب است که فرد از هیچ‌یک از ائمه روایتی ندارد.

همچنین هرکس که در او طعن و اشکالی وجود دارد، در شرح حال خودش یا دیگری این مسئله را بیان می‌کند؛ بنابراین، در صورت عدم بیان ذم برای راوی، نشانگر این است که وی از طعن و قدح سالم است. شیخ تقی‌الدین بن داوود به دلیل آگاهی از این موضوع، هنگام بررسی شرح حال افراد در *رجال نجاشی* اگر روایتی از ائمه به فرد نسبت داده نشده بود، در کتاب خود این‌گونه بیان می‌کند: «لم، جش: یعنی فرد روایتی از ائمه ندارد *رجال نجاشی*» و در مواردی که فرد قدحی برای وی بیان نشده بود، آن را در قسمت ممدوحین کتاب خود می‌آورد با این بیان: «جش ممدوح: یعنی نجاشی گفته ممدوح است». عده‌ای که با این اصطلاحات آشنا نبودند، بر ابن داوود ایراد گرفته که نجاشی این مطلب را بیان نکرده است. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحه ۱۷، ص ۱۱۵)

نکته پذیرفتنی در این ادعا آن است که با توجه به مقدمه کتاب و هدف اصلی از نگارش، نجاشی ملتزم است امامی مذهبانی را که صاحب تألیف هستند معرفی کند و در مواردی که بحث اختلاف مذهب پیش آید، مسئله را تذکر دهد؛ از این رو، می‌توان گفت که ذکر نام شخص در *رجال نجاشی* و سکوت او، نشانه امامی مذهب بودنش خواهد بود، ولی نمی‌توان این روش را دلیلی بر توثیق او دانست. (رحمان ستایش، ۱۳۸۵ش، ص ۱۴۴)

۴. تفکیک اصطلاحات «مَشِيخَه» و «مَشِيخَه» و برخی مشتقات آن

میرداماد در راشحه بیستم می‌گوید که عده زیادی از مردم تفاوتی بین اصطلاحات «مَشِيخَه» و «مَشِيخَه» قائل نیستند، درحالی‌که صحیح آن است که «مَشِيخَه» به فتح میم و سکون شین و فتح یاء، جمع شیخ می‌باشد، نظیر شیوخ و اشیاخ و مشایخ. مطرزی گفته است که اسم جمع است و مشایخ هم، جمعش می‌باشد. (مطرزی، ۱۳۹۹ق، ص ۴۶۲) اما «مَشِيخَه» به فتح میم و کسر شین، اسم مکان است و معنای آن نزد محدثین «مَسْنَدَه» می‌باشد که همان جایگاه ذکر شیوخ و اسانید است. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحه بیستم، ص ۱۲۵)

در بین عالمان درایه‌نگار، ظاهراً میرداماد اولین فردی است که برخی اصطلاحات درایه‌ای را با دقت و مراجعه به کتاب‌های لغت معروف همچون *القاموس المحيط* تفکیک کرده است. دقت‌های وی آن‌چنان چشمگیر و وافر است که در برخی موارد

اشکالاتی نیز بر کتب لغت وارد نموده است که نشان از تیزبینی و کثرت اطلاعات وی است؛ برای نمونه، فیروزآبادی درباره کلمه «شیخان» می‌گوید این لقب مصعب بن عبدالله المحدث است و همچنین نام مکانی در مدینه که محل تجمع نظامیان پیامبر ﷺ در جنگ احد بود. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۶۳) میرداماد بیان می‌دارد که ظاهراً صاحب قاموس دچار خطا شده است، زیرا موضع مذکور در مدینه با سکون یاء صحیح است. (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش، ج ۲، ص ۵۱۷) ولی لقب مذکور «شَیْخَان» از وزن «فَیْعَلَان» از ریشه «شاخ یشیخ» صحیح است، همانند «تَیْهَان» و به معنای جسور که متناسب با لقب فرد مذکور می‌باشد. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راسحه بیستم، ص ۱۲۶)

۵. توضیح دقیق اصطلاحات «تخریج» و «تخرَج»

اصطلاحات «تخریج» و «تخرَج» در کلام علمای قبل از میرداماد نیز استفاده می‌شد، اما تبیین و تفکیک دقیق معنای آن‌ها برای اولین بار توسط میرداماد صورت گرفت. وی به تفاوت بین «تخریج» و «تخرَج» در اصطلاح علم رجال، حدیث، فقه و اصول می‌پردازد و بیان می‌دارد که در اصطلاح علم رجال، «تخریج» و «تخرَج» به این معناست که برترین شیخ راوی وقتی که وی به میزان معینی از علم دست یافت - که حد کمال او محسوب شود - شیخ او را به بقیه شاگردان معرفی کرده و می‌گوید: «إِنَّ خَرَجَهُ وَهُوَ تَخْرَجَ عَلَيْهِ؛ علم را فرا گرفته و در عداد شیوخ قرار گرفته است.» همچنان که درباره ابوعمرو کشی گفته شده که از محضر استادش کسب علم کرده و عیاشی در حق وی گفته است «تخرَجَ علیه» (نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۳۷۲) و ابن جندی درباره نجاشی گفته است «خَرَجَهُ» و وی را در عداد شیوخ زمان خود وارد کرده است. (همان، ص ۸۵)

در اصطلاح محدثین، «تخریج متن حدیث» نقل موضع حاجت از یک حدیث است که برگرفته از عبارات «تخریج الراعیة المرتع» یعنی گوسفندان برخی از قسمت‌های مرتع را خوردند و برخی را واگذاشتند و «عامّ فیه تخریج» سالی که در آن فراخی و تنگی است و نقطه مقابل آن «اخراج متن حدیث» است به معنای نقل تمام حدیث، و نیز بیان می‌کند که تخریج حدیث به معنای نقل موارد متفق علیه حدیث است که از نظر سند صحیح‌تر و از نظر متن محکم‌ترند، اما اخراج حدیث به معنای نقل حدیث از مرجع آن به هر شکل است.

میرداماد همچنین بیان می‌کند که تخریح در علم اصول و فقه عبارت است از استخراج حکم از طریق ادله و مدارک و فحص و بررسی دقیق و استنباط حکم جزئی - که در آن مسئله نصی وارد نشده است - با الحاق آن به قوانین کلی کتاب و سنت و غیر آن که البته با واکاوی و فحص به دست می‌آید، در مقابل اخراج که مطلقاً بیان ادله و شواهد می‌باشد.

در پایان وی اشاره می‌کند که از تخریح متن حدیث زمانی می‌توان استفاده کرد که کلام به مثابه حکم واحدی نباشد و ارتباطی پیوسته بین اجزای کلام نباشد که در صورت قطع آن، مفهوم کلام عوض شود و یا اینکه قسمتی از کلام قید یا استثنا برای سایر کلام باشد. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحه سی‌ام، ص ۱۶۲-۱۶۳)

۶. عدم تمایز بین اصطلاح مستفیض و مشهور

یکی از مواردی که بر مبنای آن می‌توان گفت میرداماد در مباحث درایة الحدیثی دارای تعریفی دیگر و احتمالاً برگرفته از نگاه اهل سنت است، بحث دو اصطلاح مستفیض و مشهور از دیدگاه وی است. برای آگاهی از این نوآوری، شایسته است به دیدگاه شهید ثانی و پدر شیخ بهایی اشاره شود. شهید ثانی در *الرعايه* در تعریف حدیث مستفیض بیان می‌دارد که آن خبری است که راویان آن در هر طبقه بیش از سه نفر و به قول بعضی بیش از دو نفر باشد. (شهید ثانی، ۱۴۳۳ق، ۶۹-۷۰) البته عده‌ای حدیث مستفیض را مشهور نامیده‌اند، درحالی‌که شهید ثانی معتقد است در مستفیض باید حداقل تعداد مورد نظر، در تمام طبقات وجود داشته باشد، درحالی‌که در حدیث مشهور این‌گونه نیست. (شهید ثانی، ۱۴۳۳ق، ص ۷۰)

پدر شیخ بهایی در *وصول الأخیار* همین تعریف را برای حدیث مشهور بیان می‌کند و معتقد است که به مشهور، مستفیض هم گفته می‌شود و البته گاهی به آنچه در بین اصحاب عمل بدان شهرت دارد، مشهور اطلاق می‌شود. (عاملی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۰۱) وی در تعریف مشهور نزد عامه بیان می‌کند: «و عند العامه هو ما شاع عند أهل الحدیث خاصه، بأن نقله رواه كثیرون او عندهم و عند غیرهم نحو إنما الاعمال بالنیات ...» (همان، ص ۴۰۲)

میرداماد با یکی دانستن اصطلاحات مستفیض، مشهور و شایع، همان تعریف پدر

شیخ بهایی از حدیث مشهور نزد عامه را این گونه بیان می‌کند: «المستفیض و یقال له: المشهور و الشایع و هو ما ذاع و شاع اما عند اهل الحدیث خاصه دون غیرهم بأن نقله منهم رواه كثیرون... و اما عندهم و عند غیرهم كحدیث انما الاعمال بالنیات...». (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحه ۳۷، ص ۱۹۳) بدین سان معلوم می‌شود که وی از تعریف پدر شیخ بهایی کاملاً تأثیر پذیرفته و مثال‌های وی را نیز در ادامه سخن ارائه می‌کند. میرداماد بیان می‌کند اگر برای حدیث طرقی متعدد باشد، شیوه محدثین این گونه بوده که به تصحیح سند اهتمامی نداشتند و جستجوی عمیق در تک تک افراد سند را لازم نمی‌دیدند و چنین حدیثی را ملحق به متواترات می‌دانستند. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحه ۳۷، ص ۱۹۳) برای نمونه، شیخ طوسی در تهذیب و استبصار در موارد متعددی درباره احادیث «متعدد الطریق» و «متکثر الاسناد» بیان می‌کند که «إن ذلك قد أخرج من حیز الاحاد إلى التواتر»؛ یعنی تعدد سند باعث شده که حدیث از آحاد بودن خارج و ملحق در متواتر گردد. گرچه مطلب فوق از سوی میرداماد به شیخ طوسی منسوب شده، اما نگارندگان، ضمن تتبع وسیع، چنین عبارتی را در کتب شیخ طوسی نیافتند. میرداماد با آوردن این مطلب، از شیخ طوسی می‌خواهد به این نتیجه برسد که حدیث مشهور و مستفیض، یکسان هستند و همان‌طور که بیان شد، با دیدگاه شهید ثانی در تعریف حدیث مستفیض در تعداد افراد و تمایز آن با مشهور، متفاوت است.

۷. جعل اصطلاح مبهم و مستبهم

میرداماد هنگام توضیح حدیث مُعَنَّع، درباره این سخن که گفته شده «فلان عن رجل أو عن بعض اصحابه أو عن سماه عن فلان»، بیان می‌دارد که عده‌ای از اصولیون آن را حدیث مرسل می‌دانند و روش شیخ طوسی را در تهذیب و استبصار که در دفعات متعدد، سند مبهم را مرسل نامیده، صحیح نمی‌داند و بیان می‌کند که حاکم نیشابوری در المستدرک خود نیز چنین سندی را منقطع می‌داند نه مرسل و این وجه نیز از نظر وی صحیح نیست. نظر برگزیده میرداماد این است که چنین حدیثی باید اصطلاح «ابهام» یا «استبهم» نام بگیرد و سند «مبهم» و «مستبهم» نامیده شود. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحه

۸. حدیث محرف

تصحیف در لغت به معنای خطا در صحیفه و تحریف به معنای منحرف ساختن است. (زیبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۳۱۶ و ص ۱۳۳) در کتب درایه برای این دو واژه معانی مختلفی ذکر شده است. عده‌ای از درایه‌نگاران همانند شهید ثانی در *الرعایه* «حدیث محرف» را تعریف نکرده‌اند، برخی آن دو را به یک معنا گرفته‌اند (عاملی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۱۹)، عده‌ای تصحیف را اعم از تحریف شمرده‌اند و گروهی همانند علامه مامقانی تصحیف را مختص به تغییر لفظ از حیث نقطه و تحریف را تغییر در شکل کلمه می‌دانند. (غفاری، ۱۳۶۹ش، ص ۴۳)

میرداماد در میان عالمان شیعه ظاهراً اولین کسی است که این دو اصطلاح را جداگانه معرفی می‌کند. وی در بیان «حدیث محرف» می‌گوید تحریف‌ها چند قسم‌اند: تحریف در اثر زیاد شدن، کم شدن یا جایگزین کردن چیزی به جای چیز دیگر که همه اقسام مذکور، هم در سند و هم در متن صورت می‌پذیرد. مثال وقوع در سند، مانند تحریف «ابن ابی ملیکه» که تصغیر «ملکه» است، به «ابن ابی ملائکه» که جمع «ملک» است، و نمونه در متن، مانند حدیث نبوی «یا علی یهلک فیک اثنان، محبٌ غال و مبغضٌ قال» که به (مبغض غال) تحریف شده است. وی همچنین از تحریفات معاصر خود حدیث منقول از امام باقر علیه السلام در مبحث توحید را بیان می‌کند که حضرت در ضمن حدیث می‌فرماید: «لعل النمل الصغار یتوهّم أن لله تعالی زبانین». شاهد مثال وی کلمه «زبانی»، شاخک مورچه است که این کلمه به «زبانیتین» (فرشتگان عذاب) تحریف شده است. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحه ۳۷، ص ۲۰۶)

البته باید گفت گرچه میرداماد برخلاف قدما این دو اصطلاح را به صورت مجزا بیان کرده، ولیکن در عمل تفاوتی بین آن دو قائل نشده است و باید گفت با توجه به استعمال این دو واژه نزد قدما، تحریف اعم از تصحیف است و هرگونه تغییر در کلام را شامل می‌گردد.

۹. تقسیم‌بندی بدیع برای احادیث مصحف

حدیث «مصحف» حدیثی است که بخشی از سند یا متن آن به چیزی شبیه یا نزدیک به آن تغییر کرده است. گفته شده که این فنی عظیم است که تنها علمای خبره و نقاد

بصیر می‌توانند نمونه‌های آن را بیان کنند. شهید ثانی در تعریف تصحیف بیان می‌کند که تصحیف چند دسته است: الف. ممکن است در راوی سند باشد، همانند مراجم و مزاحم؛ ب. ممکن است در متن حدیث باشد، همانند (ستا و شیئا) و متعلق آن نیز گاهی چشم است و گاهی گوش. برای مثال تصحیف دیداری مثال‌های قبلی صادق است؛ زیرا این کلمات تقارب حروف دارند، اما تصحیف شنیداری همانند عبارت «عاصم الاحول» و «واصل الاحدب» و تصحیف در تقسیم‌بندی دیگر به لفظی و معنوی هم تقسیم شده که نوع لفظی همان موارد گذشته است، اما معنوی عجیب همانند «عنز» که عسای پیامبر بود و عده‌ای گمان کردند که نام قبیله‌ای است. (شهید ثانی، ۱۴۳۳ق، ص ۱۰۹-۱۱۱) در کتاب وصول الاخیار نیز تنها تصحیف دیداری ذکر نشده، ولیکن بقیه موارد، مشابه گفتار شهید ثانی در الرعایه می‌باشد. (عاملی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۲۰)

درحالی‌که میرداماد در تقسیم‌بندی بدیع و ساماندهی منظم، تصحیف را به محسوس لفظی و معقول معنوی تقسیم می‌کند که محسوس لفظی را با توجه به علت تصحیف به بصری و سمعی و هر کدام از این انواع را با توجه به مکان وقوع آن، به سندی و متنی تقسیم می‌کند. وی در ادامه تصحیفات متعددی را ذکر می‌کند. ابتدا تصحیفات را که از طریق بصر در اسناد و متون صورت پذیرفته یاد می‌کند و بعد به تصحیفات می‌پردازد که از ناحیه سمع در اسناد و متن، اتفاق افتاده است. میرداماد برای تصحیف بصری در اسناد «مزاحم» و «مراجم»، «حریز» و «جریر» و... و برای تصحیف بصری در متن (ستا و شیئا) را ذکر می‌کند. البته برای تصحیف لفظی سمعی همان مثال «عاصم الاحول» و «واصل الاحدب» را که شهید ثانی نیز آورده بود، بیان می‌کند. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، ص ۲۰۷-۲۰۹)

وی بعد از بیان تصحیفات محسوس لفظی، به بحث از معقول معنوی می‌پردازد و مقصود از آن را تصحیفات می‌داند که در معنا محقق شده‌اند؛ یعنی لفظ حدیث از جهت سمع و بصر هیچ‌گونه تغییری نکرده است، بلکه از جهت معنا تغییر کرده است. وی در ادامه به تصحیفات که در عصر خودش اتفاق افتاده، چه در لفظ و چه در معنا می‌پردازد؛ از جمله این موارد تصحیف «تایعت» به «تابعت» در زیارت عاشورا که با

توجه به دو لفظ قبلی «شایعت» و «بایعت»، عبارت «تایعت: پیشی گرفتن در کار شر» صحیح است نه «تابعت» و همچنین روایتی در باب متعه که «اگر معنی صورت نمی‌پذیرفت، ما زنی الا شفی» که در این روایت، عبارت «شفی» به معنای قلیل و اندک صحیح است، نه «شقی» به معنای بدبخت. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، ص ۲۱۰-۲۲۹)

از آنچه گفته آمد، میرداماد علاوه بر تقسیم‌بندی بدیع احادیث مصحف و همچنین بیان نمونه‌ها - از قدما و معاصرین - و نقدی عالمانه بر آن‌ها نشان می‌دهد که تنها مقصود وی بیان مصطلحات حدیثی نیست و در مواردی همچون متخصص فقه الحدیث به نقادی روایات می‌پردازد.

۱۰. جعل اصطلاح «غریب الفقه»

میرداماد یک بار غریب را به همراه اصطلاح عزیز بیان می‌کند (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راسحه ۳۷، ص ۲۰۲) و در مکانی دیگر، غریب را به «غریب اللفظ» و «غریب الفقه» تقسیم می‌کند. شایان ذکر است که اصطلاح «غریب الفقه» برای اولین بار توسط میرداماد به کار گرفته شده و مقصود از آن این است که گاهی ظاهر و باطن متن، شامل نکته پیچیده و غامضی است که این محتوا، یا مربوط به شناخت حقیقت و اسرار دقیق حقایق می‌باشد یا مربوط به احکام شریعت و وظایف دینی حاصل از آن مطلب است. (همان، راسحه ۳۷، ص ۲۵۰)

در کتب شیعه، غریب الفقه مورد بررسی قرار نگرفته، اما در میان اهل سنت با مفهومی خاص فقها به کار گرفته شده است. صاحب کشف الظنون می‌گوید: غریب الفقه کتابی است که ابومنصور محمد بن احمد ازهری لغوی (م ۳۷۰ق) آن را تألیف کرده و در آن الفاظی را که فقها استعمال کرده‌اند، گرد آورده است. این کتاب مأخذ مهمی در تفسیر لغات دشوار فقهی است. از کتاب‌های دیگر در این باب *المغرب* از حنفیه و *المصباح المنیر* از شافعیه است. (حاجی خلیفه، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۰۷)

۱۱. مرسل نبودن عبارت «عن بعض اصحابنا» در سند حدیث

شهید ثانی و پدر شیخ بهایی عبارت «عن بعض اصحابنا» را به دلیل مبهم بودن، واسطه دال بر ارسال می‌دانند (شهید ثانی، ۱۴۳۳ق، ۱۳۶/عاملی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۰۸)، درحالی‌که میرداماد در بیان اصطلاح مرسل، تعبیر «عن بعض اصحابنا» را موجب

ارسال نمی‌داند؛ حتی آن را متضمن حکم به صحت مذهب و استقامت عقیده می‌داند و معتقد است این عبارت دال بر جلالت قدر راوی است که تنها بر علمای مذهب و فقیهان اطلاق می‌گردد. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحه ۳۷، ص ۲۵۱)

البته میرداماد در مبحثی دیگر نقل راوی «تَبَّتْ ثَقَه» از شیخ خود با عباراتی همچون «عن بعض اصحابنا» یا «عن صاحب لی ثقه» یا «أخبرنی شیخ ثبت» یا «سمعت صاحباً لی و هو ثقه ثبت» و مواردی از این قبیل را شهادت آن فرد ثقه بر وثاقت و جلالت شیخ خود و صحت آن حدیث می‌داند. در این مکان ندانستن اسم و نسب شیخ، موجب ارسال سند نشده و در صحت اسناد هیچ تأثیری ندارد و منازعه کننده در این سخن، خود را به مشقت انداخته است. چطور در این امر مناقشه شود، درحالی که شواهد زیادی بر صحیح بودن حدیث فرد «ثقه ثبت» از شیخ مجهول الحال وجود دارد. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحه ۳۷، ص ۲۵۹)

۱۲. ضبط متفاوت «حدیث معضل»

شهید ثانی «معضل» را اصطلاحی مستقل ندانسته، بلکه آن را از اقسام مرسل و روایتی می‌داند که از سندش بیش از یک راوی حذف شده باشد و گفته شده که لفظ «معضل» از قول علما که می‌گویند: «أمر مُعْضَل: کار بسیار پیچیده و گنگ» گرفته شده است. (شهید ثانی، ۱۴۳۳ق، ص ۱۳۷) وی در تعریف خود به حذف از میانه سند اشاره‌ای نمی‌کند. پدر شیخ بهایی بیان می‌کند که «مُعْضَل» از عبارت «أعضله أی صعبه: یعنی سخت شد و پیچیده شد» برگرفته شده و آن حدیثی است که از سندش دو راوی یا بیشتر، از اول یا وسط یا آخر آن حذف شده باشد؛ بنابراین در حقیقت، معضل سه قسم از اقسام شش‌گانه منقطع می‌باشد. (عاملی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۰۹) شیخ بهایی نیز معتقد است که «معضل» حدیثی است که از وسط سند آن بیشتر از یک نفر حذف شده باشد. (بهایی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۵۳۷)

در دیدگاه میرداماد، معضل قسمی خاص از مرسل و حدیثی است که از سند آن بیشتر از یک نفر و دو نفر حذف شده باشد. گفته شده بیشترین استعمال آن در مواردی است که حذف در وسط سند باشد، تا آنجا که هر کدام از طرفین قسمی از مرسل محسوب شوند نه مقطوع و معضل، ولی نزد من این ثابت نیست. (میرداماد، ۱۴۲۲ق،

راشحه ۳۷، ص ۲۵۲)

ضبط شایع «معضل»، اسم مفعول از باب «افعال» می‌باشد، همچنان که شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۳۳ق، ص ۱۳۷) و طیبی از علمای اهل سنت بر این نظر رفته‌اند (طیبی، ۱۴۰۵ق، ص ۶۷)؛ ولی این مطابق لغت و کلام عرب نیست، «اعضال» مصدری متعدی به معنی درمانده کردن است. گفته شده «الداء العَضَال ما أعضل الاطباء أى أعیاهم: بیماری غیرقابل علاج که اطبا را درمانده کرده است»؛ اما معانی استغلاق (پیچیده شدن) و استبهام (مبهم شدن) و شدت و سختی، همه لازم هستند وقتی گفته می‌شود «أعضل بی الامر؛ وقتی که راه چاره برایت تنگ شد» و «امر معضِل: کار دشوار و سخت که راهی به جایی نمی‌برد». اصل «عَضُل» به معنای ممانعت، متعدی است که با انتقال به باب «افعال» لازم شده و این قاعده کاربرد کمی دارد، برخلاف متعدی شدن لازم با انتقال به باب «افعال» که مثال‌های آن فراوان است.

به همین دلیل ابن‌صلاح معتقد است این واژه از کلمه «مشکل» برگرفته شده است، اما در عین حال به باور او عبارت «أمر عضیل: کار پیچیده و سخت» مبنای مفهومی این اصطلاح است. (ابن‌صلاح، ۱۴۱۶ق، ص ۵۲) اما میرداماد گفته است این برگرفته شدن، به نحو غیرمستقیم است و حق آن است که آن را اسم مفعول از تعضیل، یعنی «مُعَضَّل» قلمداد کنیم و یا به معنای «معضِل» اسم فاعل از «اعضل» به معنای پیچیده و مشکل که دیدگاه اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد. (میرداماد، ۱۴۲۲ق، راشحه ۳۷، ص ۲۵۲-۲۵۴)

نتیجه‌گیری

۱. میرداماد در کتاب الرواشح السماویه با دقتی ژرف و واکاوی عمیق در آثار قدمای خود در فن درایه، کوشش کرده تا معیارهای برگزیده خود را از رهگذر عقل و مراجعه به کتب متقدم و گاهی نیز با بهره‌گیری از میراث درایه‌ای اهل سنت تحکیم بخشد.

۲. در بین عالمان درایه‌نگار، ظاهراً میرداماد اولین فردی است که برخی اصطلاحات درایه‌ای را با دقت و مراجعه به کتاب‌های لغت معروف تفکیک کرده است. دقت‌های وی آن‌چنان چشمگیر است که در برخی موارد اشکالاتی نیز بر برخی میراث لغوی سترگ از جمله قاموس المحيط فیروزآبادی وارد کرده است.

۳. نوآوری‌های او گاهی از رهگذر تقسیم‌بندی جدید در اصطلاحات درایه الحدیثی

تحقق یافته و زمانی با به چالش کشیدن باورهای عالمان متبحر در زمینه‌های علم الحدیث و دانش رجال همراه بوده است. از جمله ابتکارات او، توضیح اصطلاح قوی در مقایسه با کاربست آن در بین عالمان متقدم با این توضیح که اصطلاح مذکور شاذ نیست و موارد استعمال متعددی دارد و لذا باید جایگاه ویژه خود را پیدا کند.

۴. از جمله دیدگاه‌های نوآورانه میرداماد، تصحیح مرویات ابراهیم بن هاشم قمی در مقایسه با دیدگاه‌های عالمان رجالی دیگری است که مرویات او را حسن‌انگاشته‌اند.

۵. تتبع در آثار و واکاوی در آرای به‌جای‌مانده از رجالیونی چون ابن‌داوود حلی، باعث راهپایی وی به دیدگاه‌های خاص نجاشی در کتاب خود شده است.

۶. دقت‌های والای وی در اشکال بر کتب متقدم، از او شخصیتی ذوفنون و جامع برای نسل امروز ترسیم می‌کند.

منابع

۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، تحقیق محمود محمد طناحی، ج ۴، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.
۲. ابن صلاح، عثمان بن عبدالله، *مقدمه ابن الصلاح في علوم الحديث*، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۳. اسکندریبگ منشی، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تحقیق ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲ش.
۴. افندی، عبدالله بن عیسی بیگ، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، تحقیق احمد حسینی اشکوری، قم: مطبعة الخيام، ۱۴۰۱ق.
۵. آزاد کشمیری، محمدعلی بن محمدصادق، *نجوم السماء في تراجم العلماء*، تحقیق هاشم محدث، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۷ش.
۶. آقاجانی قناد، علی، *ابراهیم بن هاشم کوفی*، علوم حدیث، ش ۱۹، ۱۳۸۰ش.
۷. بحر العلوم، محمد مهدی بن مرتضی، *الفوائد الرجالیة*، تحقیق حسین بحر العلوم، ج ۱، تهران: مکتبه الصادق، ۱۳۶۳ش.
۸. بهایی، محمد بن حسین، *الوجیزه فی علم الدراییه*، در مجموعه رسائل فی درایة الحدیث، به کوشش ابوالفضل حافظیان بابلی، ج ۱، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۴ق.
۹. تنکابنی، محمد بن سلیمان، *قصص العلماء*، ج ۲، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۶ش.

۱۰. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بیروت: دار الحیاء التراث العربی، کتابخانه دیجیتال نور، بی تا.
۱۱. حائری، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ق.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن، أمل الآمل فی علماء جبل عامل، تحقیق احمد حسینی اشکوری، قم: دار الکتب الاسلامی، ۱۳۶۲ش.
۱۳. حلی، حسن بن یوسف، ترتیب خلاصه الاقوال فی معرفة الرجال، ج ۱، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱ش.
۱۴. خوانساری، محمدباقر بن زین العابدین، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، تحقیق أسدالله اسماعیلیان، قم: اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق.
۱۵. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، قم: نشر الثقافة الاسلامیة، ۱۳۷۲ش.
۱۶. رحمان ستایش، محمدکاظم، آشنایی با کتب رجال شیعه، ج ۱، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۵ش.
۱۷. رضاداد، علیه، جستاری درباره اصطلاح حدیث قوی، علوم حدیث، ش ۶۵، ۱۳۹۱ش.
۱۸. زبیدی، محمدمرتضی، تاج العروس، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۹. طالقانی، سید حسن، نقش ابراهیم بن هاشم در انتقال میراث حدیثی کوفه به قم، علوم قرآن و حدیث، ش ۹۰، ۱۳۹۲ش.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، تصحیح محمدصادق بحر العلوم، نجف: المكتبة الرضویة، ۱۳۵۶ق.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۲۲. طیبی، حسین بن عبدالله، الخلاصة فی اصول الحدیث، ج ۱، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۵ق.
۲۳. عاملی، حسین بن عبدالصمد، وصول الاخیار الی أصول الاخبار، در مجموعه رسائل فی درایة الحدیث، به کوشش ابوالفضل حافظیان بابلی، ج ۱، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۴ق.
۲۴. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، الرعاية فی علم الدراية، تحقیق محمدعلی البغال، ج ۳، قم: مکتبه آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۳۳ق.
۲۵. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع اسلام، ج ۱، قم: مؤسسه المعارف اسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۲۶. غفاری، علی اکبر، تلخیص مقباس الهدایه، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۶۹ش.
۲۷. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲۸. مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایة فی علم الدراية، تحقیق محمدرضا مامقانی، ج ۱، قم: دلیل ما، ۱۳۸۵ش.

۱۹۸ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال هفتم، شماره چهاردهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

۲۹. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، تحقیق محمدرضا مامقانی، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۳۸۱ش.

۳۰. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، الوجیزه فی الرجال، تحقیق محمداکرم رحمان ستایش، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، نسخه کتابخانه دیجیتال نور.

۳۱. مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب، ج ۳، تهران: خیام، ۱۳۶۹ش.

۳۲. مطرزی، ناصرالدین، المغرب فی ترتیب المعرب، تحقیق محمد فاخوری، ج ۱، سوریه: انتشارات أسامة بن زید، ۱۳۹۹ق.

۳۳. مکی، محمد بن جمال الدین (شهید اول)، ذکرى الشيعة فی احکام الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۸ق.

۳۴. نجاشی، احمد بن علی، فهرست، تحقیق موسی شبیری زنجانی، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۵ش.